

امر مي کنم پس هستم

2 تير 1401

نمي دانم وقتي آنتوان دوسنت اگزوپري [داستان شازده کوچولو](#) (به قول احمد شاملو شهريار کوچولو) را مي نوشت هنگام خلق پادشاه داستانش به چه کسي فکر مي کرد، اما شك ندارم وقتي خوانندگان اين اثر ماندگار به اين شخصيت مي رسند، آدمهاي زيادي توي ذهن شان قطار مي شوند.

اگر يادتان باشد (البته به شرط مطالعه [کتاب](#)) پادشاه ساکن اخترك يا بهتر بگويم ستاره اولي است که شازده کوچولو به آن مي رسد، با شنلي از مخمل ارغواني نشسته و پي رعيت است. رعيتي که به او دستور بدهد. شازده که چنين موجودي در سياره اش ندیده چون خسته است خميازه مي کشد. شاه به او يادآوري مي کند که اين عمل در حضور سلطان دور از نزاکت است و براي همين خميازه کشيدن مسافر کوچک را قدغن مي کند. شهريار کوچولو با خجالت توضيح مي دهد و ... (بهتر است باقي اش را در کتاب بخوانيد. لذتش بيشتري است.)

شاید آن وقت راحت تر بتوانيد شاه داستان آنتوان دوسنت اگزوپري را در عالم واقع پيدا کنيد. خود خودش را نه! منظورم کسانی است که موجوديت شان در فرمان دادن است. پي کسي مي گردند تا به او دستور بدهند. دستور که دادند خيال شان راحت مي شود. البته شاه ساخته و پرداخته ذهن اگزوپري يك حسن بزرگ دارد. مي داند غيرممکن ها به امر او ممکن نمي شود (وقتي شهريار کوچولو از او مي خواهد تا امر کند تا خورشيد غروب کند، مي گويد بايد از هر کسي چيزي را توقع داشت که از او ساخته باشد. قدرت بايد بيش از هر چيز به عقل متکي باشد. اگر تو به ملتت فرمان بدهي که بروند خودشان را بيندازند توي دريا انقلاب مي کنند) به خاطر همين دستور غيرممکن نمي دهد. گذشته از اين مي داند محاکمه کردن خود از محاکمه کردن ديگران مشکل تر است. به مسافر کوچولو مي گويد اگر توانستي در مورد خودت قضاوت درستي بکني معلوم مي شود يك فرزانه تمام عياري .

کاش آدمهايي که بيرون از داستان شازده کوچولو با امر کردن به ديگران هويت پيدا مي کنند حداقل مثل شاه ساخته ذهن آنتوان دوسنت اگزوپري باشند؛ واقع بين و فرزانه اي تمام عيار!

**حسن لطفی ، نویسنده و منتقد سینما